



یک مدیرکل را در استان منصوب کند، زیرا از ائمه جمعه گرفته تا فرماندهان نظامی، نماینده‌های مجلس فعلی و ادوار تا سایر اجزای دولت از جمله استانداران درباره این انتصاب نظر دارند و نظر می‌دهند. پیشتر در مقاله مفصلی به نام «شرکت سهامی استانداران» در این باره نوشتیم که یک استاندار به معنای واقعی، یک شرکت سهامی است.

بخشی از سهم آن برای نماینده‌های مجلس در استان است، بخشی از سهم انتخاب استاندار مربوطه به ائمه جمعه است، بخشی نیز سهم شخصیت‌های کلیدی ملی استان است که پیر هستند و در خانه نشسته‌اند. نتیجه این وضعیت این است که نه فقط برای استانداران، بلکه به طور کلی اختیارات با مسئولیت‌ها تناسب ندارد. به این معنی که وقتی دولت استانداری را منصوب می‌کند، همه مسئولیت‌ها و کارنامه استاندار به پای دولت نوشته می‌شود، اما پیش از انتخاب و در نهایت انتصاب این استاندار، اختیار منصوب شدن آن میان مجلس، نمایندگان ادوار، ائمه جمعه و دولت تقسیم شده بود. در نهایت چنین استانداری برای حفظ خود پاسخگوی همه این بخش‌ها و افراد، اما دولت به تنهایی پاسخگوی عملکرد این استاندار است. به همین دلیل بود که وقتی در دولت اول آقای روحانی کارنامه برخی از استانداران را بررسی کردم، متوجه شدم استانداری هست که در کل سخنرانی‌های خود در زمان فعالیتش به عنوان استاندار، حتی یک بار هم از واژه «دولت تدبیر و امید» استفاده نکرد. این یعنی از به کار بردن واژه تدبیر و امید هم ابی می‌کرد، به این دلیل ساده که وامدار بخش‌های دیگری غیر از دولت بود. این وضعیت یعنی عملاً تفکیک قوا وجود ندارد و دولت به معنای قوه مجریه پاسخگوی چیزهایی است که اختیارات آن را

ندارد. از سوی دیگر، درون سیستم هم روابط سیاسی، روابط تنظیم شده‌ای بر مبنای احزاب یا شفاف بودن نیست. مسأله شفاف بودن رأی نمایندگان مثال خوبی در این زمینه است. از این مضحک‌تر نمی‌شود که رأی نماینده مجلس مخفی باشد. عموماً این طور گفته می‌شود که نمایندگان وکیل ما در مجلس هستند. آیا مثلاً وکیل مادر دادگاه‌ها، نظر خود را به ما نمی‌گوید و می‌گوید من خودم مخفیانه به قاضی اعلام می‌کنم؟ در این صورت بر چه اساسی باید به او اعتماد کنیم تا در یابیم او کار خود را بدستی انجام می‌دهد؟ این موارد و موارد مشابه نشان می‌دهد که درون سیستم، روابط سیاسی نامنظم و غیر شفاف است و در مقابل مدلی از کدخدامنشی و روابط غیر رسمی وجود دارد تا بتواند پیامدهای منفی فقدان مدل اجماع‌سازی در دولت‌های مدرن را بپوشاند. در نهایت هم به وضعیتی می‌رسیم که می‌بینیم ما در آبی زندگی می‌کنیم که همه جا هست، بنابراین (همان طور که درباره قدرت گفتیم) کاملاً محتمل است که آرام آرام حس خود را نسبت به آن از دست بدهیم، در نهایت هم می‌بینیم آبی که در آن زندگی می‌کنیم، کارکردهایی که باید داشته باشد، ندارد.

از این روش‌مندریج به این نتیجه می‌رسید که این آب به چه دردی می‌خورد و اصلاً چیست؟ اشاره شد که یکی از کارکردهای مهم دولت‌ها، امنیت است. اما این احتمال هم وجود دارد که زمانی به نقطه‌ای برسیم که وقتی دولت کارکردهای خود را انجام نمی‌دهد، مردم به این نتیجه برسند که خودشان باید مسائل خود را حل کنند. این خطرناک‌ترین وضعیتی است که جامعه می‌تواند پیدا کند. در فیلم «پدرخوانده» فرانسیس فورد کاپولا می‌بینید همه در محله‌ای که زندگی می‌کنند، می‌دانند که برای حل مسائل خود نمی‌توانند به دادگاه‌های ایالات متحده اعتماد کنند، زیرا می‌دانند دادگاه‌ها به مسائل آنان رسیدگی نمی‌کند، بنابراین به «دون کورلئونه» یا همان پدرخوانده مراجعه می‌کنند و از او می‌خواهند تا فلانی را مجازات کند، یا برای آنان در هالیوود یک شغل بگیرد. این فیلم نشان می‌دهد در اصل ما قیام محصول کژکاری و بی‌کارکردی قدرت سیاسی است. به این معنی که وقتی مردم اعتماد خود به یک قدرت

ریبعی: برخی‌ها با ایجاد ترس و خوف تلاش می‌کنند دولت را فرو بکاهند که باعث می‌شود کسی در دولت تصمیم بلندمدت نگیرد، یا کسی تصمیم سریع نگیرد. عارضه این امر چنین می‌شود که اغلب تصمیم‌ها که می‌بایست در دردهای پایین تر گرفته شود، به رده‌های بالا احاله می‌شود

نیز ایجاد می‌کنند، یعنی اجزای جامعه چیزی را به هم اضافه می‌کنند و در ادامه، دولت و جامعه می‌توانند در کنار هم ظرفیتی فراتر از مجموعه کارهای خود خلق کنند که به آن هم‌افزایی گفته می‌شود. در ایران، این هم‌افزایی هم دارد از دست می‌رود. البته ابتدا باید اشاره کنم که سال گذشته مقاله‌ای با این عنوان نوشتیم که: «فروپاشی، با احتیاط ببیندیشیم». ایده من در این مقاله، همان طور که آقای ریبعی اشاره کردند، این بود که با فروپاشی فاصله داریم. اما این مسأله نباید ما را از واقعیت دیگری غافل کند. این واقعیت این است که در جامعه شناسی نظریه‌ای هست که می‌گوید وقتی جوامع دچار اختلال می‌شوند یا مشکل پیدا می‌کنند که در آن، نسبت نیرو یا انرژی که به کار می‌برند تا چیزی را تولید کنند، از نسبت انرژی که با آن تولید می‌کنند، زیادتر باشد.

یعنی اوایل قرن بیستم به ازای هر یک واحد انرژی که بشر صرف می‌کرد، ۱۰۰ واحد انرژی تولید می‌کرد. مثلاً یک کشاورز در یک سال کشت غذای ۱۶ نفر را تولید می‌کند، اما مواقعی هم هست که کارگری روی زمین کشت می‌کند، اما آخر سال حتی غذای خودش را هم تولید نمی‌کند. بنابراین، یکی از موارد ارزیابی بودن یا نبودن اختلال در جامعه، مقایسه میزان انرژی مصرف شده و انرژی یا محصول خروجی است. مثالی بزنم. در دوره‌هایی هر نیروی تازه‌ای که وارد بوروکراسی دولتی می‌شد، ۱۰ نوع کار را انجام می‌داد، اما امروز هر یک نیروی انسانی که به وزارتخانه‌ها اضافه می‌شود، نه فقط کاری انجام نمی‌دهد، بلکه جلوی کار نیروهای قبلی را هم می‌گیرد.

به عبارت دیگر، از جایی به بعد دچار معمایی پیچیدگی می‌شویم. مثلاً اینکه یک سازمان ۱۰ نفره را می‌توان براحتی با هزار تومان اداره کرد، اما وقتی این سازمان ۲۰ نفره می‌شود، دیگر با ۲ هزار تومان هم اداره نمی‌شود، با ۵ هزار تومان اداره می‌شود. به این ترتیب وقتی جمعیت سازمان دولت یا بوروکراسی در ایران به چند میلیون نفر می‌رسد، هزینه این سازمان بالا می‌رود، پیچیدگی آن افزایش می‌یابد و در مرحله بعد با ضعف دانش و تنظیم‌گری حقوقی، مشکلات به جای ساده‌تر شدن، پیچیده‌تر می‌شود. همین حالا درون قوه مجریه، اجزای درون دولت درباره تداخل در حیطه‌های مسئولیت یکدیگر با هم دچار چالش‌های حقوقی هستند.

مسأله دیگر این است که ما در ایران به معنای واقعی، اساساً تفکیک قوا نداریم. دکتر ریبعی می‌تواند بگوید که مجلس تا کجا حیطه اختیارات دولت را بلعیده است. به این معنی که یک وزیر در ایران، حتی قادر نیست مستقلاً